

# فلسفه مقایسه‌ای در پرتوی اصطلاح‌شناسی

مسعود امید<sup>۱</sup>

مقدمه

یکی از راه‌های ممکن برای مقایسه‌اندیشه‌های فلسفی، اصطلاح‌شناسی فلسفی است. بدین معنا که می‌توان از طریق تعریف یا توصیف‌هایی که دو یا چند فیلسوف در موضوعات مشترک فلسفی بیان داشته‌اند، یعنی با در نظر داشتن توصیف اصطلاحات فلسفی مشترک آنها، زمینه مقایسه مختصر یا مفصل آنها را فراهم ساخت. در این نوشتار نظر بر این است تا با ارائه توصیف و تعریف برخی اصطلاحات و مفاهیم مشترکی که در فلسفه اسلامی و فلسفه کانت وجود دارد، زمینه مقایسه میان آنها را برای خوانندگان فراهم سازیم. مبنای این نوشتار در توصیف مفاهیم و اصطلاحات فلسفه اسلامی مواضع و روایت علامه طباطبایی (۱۳۶۰-۱۲۸۱ ش) و استاد شهید مرتضی مطهری (۱۳۵۸-۱۲۹۸ ش) بوده است. از جهت منابع باید گفت، اکثر نقل قول‌ها و آرا برگرفته از کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و در مواردی از نه‌ایه الحکمة و بدایه الحکمة است. اصطلاحات و آرای مربوط به کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴ م) در اکثر موارد برگرفته از کتاب نقد عقل محض و در موارد معدود با توجه به کتاب تمهیدات است. اصطلاحات و مفاهیمی که در اینجا از دیدگاه این دو فلسفه توصیف خواهند شد، عبارتند از: «متافیزیک»، «ایده آلیسم و رئالیسم»، «جزم‌گرایی»، «ریاضیات» و «فرضیه». پس از هر اصطلاح و در ذیل آن، بند «الف» مربوط به فلسفه اسلامی (نظر طباطبایی و مطهری) و بند «ب» مربوط به نظر کانت است.

## متافیزیک (metaphysics)

**الف.** موضوع مابعدالطبیعه موجود بما هو موجود است. این موضوع عام‌ترین موضوعات ممکن در میان

علوم است.

محمولات قضایای فلسفی به گونه‌ای هستند که یا به تنهایی مساوی با موضوع فلسفه یعنی موجود مطلق هستند، مانند «موجود از حیث وجودش بالفعل است یا اصیل است یا حقیقت مشکک است» و یا به ضمیمه مقابلشان مساوی با آن می‌باشند، مانند «موجود یا علت است یا معلول».

قضایای فلسفی در واقع به نحو عکس‌العمل هستند، بدین معنی که هرچند مفهوم «موجود» در این قضایا محمول واقع می‌شود، مانند علت موجود است یا واجب‌الوجود موجود است، ولی در واقع باید موضوع قضیه را موجود قرار داد و چنین گفت: موجود، علت است، موجود، واجب‌الوجود است.

مسائل متافیزیکی به دسته و ماهیت خاصی از اشیا تعلق ندارند و از این رو کلی هستند. روش فلسفی، روش قیاس برهانی است از نوع برهین‌اتی (آن مطلق) و نه لمّی. در این نوع برهان بر ملازمات عام تکیه می‌شود و از وجود یک ملازم، وجود ملازم دیگر اثبات می‌شود.



## ایمانوئل کانت

پس از دکارت  
جرمبانی آغاز شد  
که بر اساس آن  
متافیزیک در نسبت با  
فاعل شناسا و  
به عنوان یک دانش و  
علم انسانی،  
مورد لحاظ و بررسی  
قرار گرفت.  
این رویکرد  
در نزد ولف نیز  
حفظ شد و  
در دیدگاه کانت  
به اوج خود  
رسید.

برای مثال: «انسان ممکن‌الوجود است. هر ممکن‌الوجودی نیازمند به غیر است. پس انسان نیازمند به غیر است.» یا «ماده متغیر است. هر متغیری زمانمند است. پس ماده زمانمند است.» در این استدلال‌ها میان ممکن‌الوجود بودن و نیاز به غیر و نیز میان تغییر و زمان، تلازم وجود دارد.

مابعدالطبیعه یک علم اصالی است، نه آلی و ابزاری. علمی نیست که مانند منطق و دستور زبان و... هدف از آن فراگیری علوم دیگر باشد، بلکه دانشی است که فی نفسه مطلوب است.

غایت متافیزیک اولاً آشنایی با احکام کلی وجود است. دوم، تشخیص و تمییز موجودات حقیقی از غیرحقیقی (اعتباری و وهمی) است و سوم، شناخت علل عالی هستی و بویژه علت اولی و نخستین است.  
در مورد رابطه مابعدالطبیعه و علوم باید گفت:

۱. علوم از جهت اثبات وجود موضوع خود (مانند اثبات وجود ماده در علوم طبیعی) و از جهت برخی اصول موضوعه مانند اصل علیت که در متافیزیک مورد بحث واقع می‌شود، نیازمند آن می‌باشند.

۲. نظریات علمی خواه ایجابی یا سلبی نمی‌توانند نظریات متافیزیکی را رد یا تأیید کنند.

۳. حوزه اثبات و نفی علوم صرفاً ماده است، ولی حوزه بحث فلسفه وجود مطلق است و این دو از جهت اطلاق و تقیید موضوع متفاوتند.

۴. متافیزیک از برخی نظریات علوم، به عنوان اصول موضوعه، در برخی از استدلال‌ها و تحقیقات خود، سود می‌جوید.

متافیزیک می‌تواند از طریق تغییر در اصول موضوعه دارای تفسیرها و شناخت‌های عمیق‌تری در مورد هستی شود، مانند آنچه در مورد حکمت متعالیه رخ داده است.<sup>۲</sup>

فلسفه یا مابعدالطبیعه عبارت است از یک سلسله مسائل بر اساس برهان و قیاس عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو می‌کند. فلسفه از بود و نبود اشیا سخن می‌گوید و احکام مطلق هستی را مورد دقت قرار می‌دهد و هیچ‌گاه به احکام و آثاری که مخصوص یک یا چند موضوع مخصوص است، نظر ندارد، به عکس علوم که همواره یک یا چند موضوع را مفروض‌الوجود می‌گیرند و به جستجوی احکام و آثار آن می‌پردازند و سخن بحث علوم متوجه بود و نبود اشیا نیست... مثلاً اگر درباره جسم این مسئله را طرح کنیم: «هر جسمی دارای شکل است» یا هر «جسمی دارای تشعشع است»، مربوط به علوم طبیعی است؛ و اما اگر بگوییم «آیا جسم (= شیء دارای ابعاد سه‌گانه) در خارج وجود دارد یا نه؟» و «آیا آن چیزی که ما آن را جسم و دارای سه بُعد حس می‌کنیم، در واقع مجموعه‌ای است از ذرات خالی از بُعد؟» مربوط به فلسفه است.<sup>۲</sup>

موضوع و زمینه فعالیت فلسفه «وجود مطلق» است. [ولی] هریک از علوم در یک حیطة محدود سیر می‌نماید و نظریات وی از حدود موضوع خودش که موجود خاصی است، تجاوز نمی‌نماید و هر یک از علوم اگر فرضاً نظر بدهند فلان چیز هست، یعنی در محیط کار من هست و اگر نظر بدهد نیست، یعنی در محیط کار من نیست، و اما فلسفه که دارای موضوع عامی است و مطلق وجود را میدان عمل خویش قرار داده، اگر نظر بدهد نیست، یعنی اصلاً وجود ندارد.<sup>۴</sup>

فلسفه پاره‌ای از ادراکات را به عنوان حقایق (مطابق با واقع) می‌شناسد و سعی می‌کند حقایق را از اعتباریات و وهمیات تمییز دهد.<sup>۵</sup>

شناختن واقعیت و به عبارت دیگر فن وجودشناسی که با دارا بودن آن بتوان موجودات واقعی را از امور پنداری و حقایق و از اوهام تمییز داد. فلسفه، علم الوجود یا فن واقعیت‌شناسی است.<sup>۶</sup>

ب. در اینجا نخست به مراد کانت از اصطلاح فلسفه اشاره می‌شود و سپس به متافیزیک شناسی وی می‌پردازیم. کانت در طی عباراتی مراد خود را چنین بیان می‌کند:

۱. فلسفه عبارت است از یک ایده محض از دانش ممکن، که هرگز به طور ملموس داده نشده است... دانشی که به رابطه هرگونه شناخت با هدف‌های گوهرین عقل بشری [غایت‌شناسی عقل انسانی] می‌پردازد... و دستگاه هرگونه شناخت فلسفی [هرگونه نظام از شناخت فلسفی]، عبارت است از فلسفه.<sup>۷</sup>

وظیفه فلسفه این است که ترفندی را که زائیده سوء تعبیر و تفسیر غلط بوده است، از میان بردارد، حتی اگر بدین سبب لازم شود تا بسیاری از اوهام ستوده شده و محبوب [و مقبول]، نابود شود.<sup>۸</sup>

۲. تصور کانت از مابعدالطبیعه کلاسیک در راستای توصیف وُلف (۱۶۷۹-۱۷۵۴ م) از آن قرار دارد و تابع آن است. بر این اساس مابعدالطبیعه کلاسیک عبارت از داشتن چشم‌انداز کلی به واقعیات و تحقیق در مبادی آنها که خود را در بحث وجودشناسی جلوه‌گر می‌سازد؛ به علاوه بحث در خدا، جهان و انسان (نفس) که عالی‌ترین و اصلی‌ترین ثمرات و نتایج آن به شمار می‌روند: «دانشی که با مجموعه تدارک‌های خود [یعنی مباحث کلی و امور عامه] آهنگ نهایی‌اش فقط

حل این مسائل [خداوند، آزادی و نامیرایی] است.<sup>۹</sup>



ایمانوئل کانت

مهم ترین نکته‌ای که باید بدان توجه داشت، این است که پس از دکارت جریانی آغاز شد که بر اساس آن متافیزیک در نسبت با فاعل شناسا و به عنوان یک دانش و علم انسانی، مورد لحاظ و بررسی قرار گرفت. این رویکرد نزد ولف نیز حفظ شد و در دیدگاه کانت به اوج خود رسید. بررسی و تحلیل کانت از متافیزیک در آغاز اساساً به عنوان یکی از محصولات دستگاه ادراکی انسان و عقل آدمی، لحاظ می‌شود. موجود بما هو موجود و عوارض آن، از آن جهت که در بستر عقل آدمی ظهور می‌کند و به عنوان یک دانش، مورد توجه کانت می‌باشد. از نظر وی شناخت بر پایه عقل محض، فلسفه محض خوانده می‌شود.<sup>۱۰</sup> در این حالت متافیزیک در بستر معرفت آدمی و پس از آن و متأخر از آن، یعنی به عنوان یک دانش و حوزه معرفتی، هم به طور فی نفسه و نیز در حکم دانشی در میان دانش‌های دیگر و در مقایسه با آنها (مانند ریاضیات و طبیعیات)، مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر کانت هر تعبیری از متافیزیک داشته باشیم، بالاخره نمی‌توان جنبه علمی و هویت معرفتی آن را نادیده گرفت و از همین حیث است که می‌توان به ماهیت این دانش پی برد. متافیزیک نمی‌تواند بدون وجه معرفتی خود برای آدمی وجود و حضور داشته باشد و از همین وجه است که انسان می‌تواند آن را دریابد و به بررسی و ارزیابی آن اقدام کند. متافیزیک، ماهیت خود را در آینه معرفت فاعل شناسا نشان می‌دهد و نه در تعبیری مانند موجود بما هو موجود و عوارض آن.

مهم ترین تحلیل کانت معطوف به تصدیقات متافیزیکی است. ویژگی‌هایی را که کانت به تصدیقات متافیزیکی نسبت می‌دهد، می‌توان چنین برشمرد:

نخست: احکام متافیزیکی به معنای اعم (الهیات بالمعنی الاعم) یا احکام بنیادی و اساسی و مواد و مصالح متافیزیک که عناصر اصلی شکل‌گیری آن می‌باشند، تحلیلی‌اند: «بخش مجزایی به صورت نوعی فلسفه تعریفی [وجود دارد] که منحصرأ متضمن قضایای تحلیلی متعلق به مابعدالطبیعه است.»<sup>۱۱</sup> «قضایای بسیاری [در مابعدالطبیعه وجود دارد]... اما این قضایا بدون استثنا تحلیلی است و به مواد و مصالح بنای مابعدالطبیعه مربوط است.»<sup>۱۲</sup> مانند این قضیه که «جوهر آن است که فقط به عنوان موضوع وجود دارد.»<sup>۱۳</sup>

دوم: احکام متافیزیکی به معنای اخص (جهان شناسی، انسان شناسی و الهیات بالمعنی الاخص) عبارت از احکامی که شناسایی ما را به اشیا گسترش می‌دهند و هدف اساسی از متافیزیک به معنای اعم، حصول همین احکام معطوف به اشیا است.<sup>۱۴</sup> احکامی از قبیل اصل جهت کافی: هر شیئی یا تمام اشیا و واقعیات دارای جهت کافی هستند.<sup>۱۵</sup> یا این قضیه که «هر آنچه در اشیا جوهر است، ثابت است.»<sup>۱۶</sup> جزء احکام متافیزیکی اخص هستند. احکام مربوط به خدا، جهان و انسان نیز در همین حوزه مورد بحث قرار می‌گیرند و صادر می‌شوند، یعنی در این حوزه اخص است که می‌توان «به غایت قصوای این علم [متافیزیک]، یعنی به شناخت وجود اعلی و عالم عقی که با اصول عقل محض مبرهن گشته است، نایل آمد.»<sup>۱۷</sup> حال باید گفت که احکام متافیزیکی به معنای اخص، تألیفی ماتقدم است: «احکام متافیزیکی به معنی اخص بدون استثنا همه تألیفی است. باید میان احکام منسوب به مابعدالطبیعه [متافیزیک به

معنای عام] و احکام متافیزیکی به معنای اخص فرق گذاشت. بسیاری از احکام نوع اول [عام]، تحلیلی است، اما این گونه احکام صرفاً وسیله‌ای است برای وصول به احکام متافیزیکی که کل غایت این علم است [معنای اخص] و همواره تألیفی است.»<sup>۱۸</sup>

غایت مابعدالطبیعه عمومی، مابعدالطبیعه خصوصی است و تشکیل قضایای تحلیلی در اولی برای وصول به قضایای تألیفی در دومی است: «در مابعدالطبیعه ما اختصاصاً با قضایای تألیفی مقدم بر تجربه سروکار داریم و تنها همین قضایاست که غایت مابعدالطبیعه است و در واقع نیل بدان مستلزم تحلیل بسیاری از مفاهیم و احکام تحلیلی است.»<sup>۱۹</sup> سوم: با توجه به بند دوم باید گفت که احکام متافیزیکی عام، مبنا و بنیاد احکام متافیزیکی به معنای خاص هستند.

احکام تألیفی ماتقدم در متافیزیک به معنای خاص، محصول احکام تحلیلی در متافیزیک به معنای عام می‌باشند. چهارم: احکام متافیزیکی، احکامی مقابل هم هستند به گونه‌ای که امکان رفع این تقابل وجود دارد و می‌توان براین اساس فرض و حکم سوم را، که نه عیناً حکم نخست و نه عیناً حکم دوم باشد، ارائه داد. نگاهی به احکام متافیزیکی - به ویژه در معنای خاص - این نکته را روشن می‌کند که این احکام به همراه مقابل خود در حوزه متافیزیک مطرح

دکارت



ایمانوئل کانت

می‌باشد و یا قابل طرح است. اما نکته مهم آن است که این تقابل زدودنی و فرارفتنی است؛ بدین صورت که می‌توان فرض و حکمی میانه را تدارک دید و آن را پروراند که عیناً بر دو حکم سابق و مقابل منطبق نیست. برای مثال در مورد دو حکم جهان منتهای است و جهان نامتناهی است «ممکن است جهان به هیچ روی به صورت فی نفسه [و همان گونه که هست به ما] داده نشده باشد و در نتیجه نه منتهای باشد و نه نامتناهی.»<sup>۲۰</sup> در مورد احکامی چون جهان حادث است و جهان قدیم است و... نیز قاعده از همین قرار است. به بیان دیگر می‌توان حکمی را تدارک دید و معنایی در آن فراهم آورد که در آن جهان متضمن معانی منتهای و نامتناهی یا حادث و قدیم یا... مندرج در گزاره‌های فوق نباشد و خود معنای جدیدی را افاده کند. برای مثال می‌توان معنایی از حدوث و قدم را لحاظ کرد که با معانی متعارف حدوث و قدم متفاوت بوده و جهان، هر دو وضعیت را، به لحاظ‌های مختلف دارا باشد. توضیح این که در معنای رایج فلسفی، حدوث عبارت از مسبوقیت وجود جهان به عدم آن در طول زمان یا وجود یافتن جهان در مقطعی از طول زمان و قدم یعنی عدم مسبوقیت وجود جهان به عدم آن در طول زمان یا وجود ازلی جهان در طول زمان. اما از نگاه دیگر و در معنای دیگری، می‌توان بر مبنای حرکت جوهری (صدرایی)، چنین گفت که جهان از حدوث جوهری برخوردار است، یعنی در هر لحظه از زمان متولد می‌شود و از این رو حادث است و از طرف دیگر چون حرکت جوهری جهان ازلی است، پس در عین حال جهان، قدیم است.

**شرح متافیزیکی (metaphysical exposition):** شرحی متافیزیکی است که چیزی را در خود بگنجانند که مفهومی را که به نحو ماتقدم داده شده باشد، باز نماید و آشکار سازد.<sup>۲۱</sup> حال که مفهوم متافیزیک کلاسیک روشن شد، باید دید مراد از فلسفه استعلایی (که کانت آن را مابعدالطبیعه مابعدالطبیعه می‌خواند) چیست؟ تصویری که وی از این فلسفه ارائه می‌دهد بدین ترتیب است:

فلسفه استعلایی (transcendental philosophy) به مفاهیمی می‌پردازد که می‌بایستی به نحو ماتقدم به متعلق‌های خود مربوط شوند، چنان که اعتبار عینی آن مفهوم‌ها، به نحو متأخر ثابت نتواند گشت.<sup>۲۲</sup>

دستگاهی از مفاهیم ماتقدم می‌بایستی فلسفه استعلایی نامیده شود. اما این فلسفه نیز به نوبه خود برای آغاز کار زیاده از حد است. زیرا چنین دانشی [که] باید هم شناخت تحلیلی ماتقدم، و هم شناخت ترکیبی ماتقدم را کاملاً در برگیرد، تا آنجا که به آهنگ ما مربوط می‌شود، دارای حوزه‌ای بسیار گسترده است.<sup>۲۳</sup> فلسفه استعلایی عبارت است از یک ایده که نقد عقل محض باید سراسر نقشه آن را معمارانه طرح کند، یعنی باید آن را بر پایه اصول طرح افکند.<sup>۲۴</sup> هر آنچه فلسفه استعلایی را می‌سازد، به سنجش عقل محض تعلق دارد و این سنجش ایده کامل، فلسفه استعلایی است، ولی با این همه خود دانش فلسفه، استعلایی نیست... مهم ترین نکته در بخش‌بندی چنین دانشی عبارت است از این که هرگز مفاهیمی که چیزی عینی [تجربی] در خود گنجانیده دارند، نباید در آن داخل شوند یا این که شناخت ماتقدم کاملاً محض باشد.<sup>۲۵</sup>

فلسفه استعلایی یک کیهان - فلسفه عقل محض صرفاً نظری است.<sup>۲۶</sup>

**در فلسفه استعلایی با شرح استعلایی (transcendental exposition)**

**مواجه هستیم:** «منظور من از شرح استعلایی، توضیح یک مفهوم است چونان یک اصل، چنان

که بتوان بر پایه آن اصل، امکان دیگر شناخت‌های ترکیبی ماتقدم را دریافت.»<sup>۲۷</sup>

**ایده‌الیسم و رئالیسم (idealism and realism)**  
**(الف)**

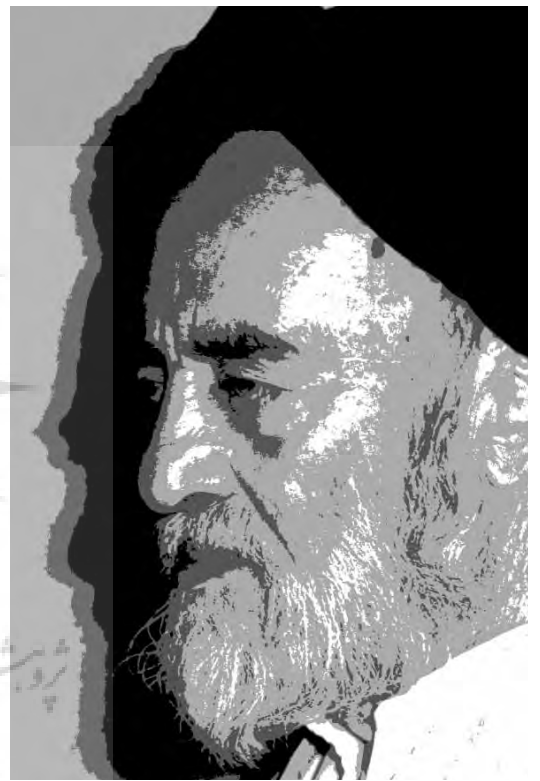
**ایده:** یعنی مطلق تصورات ذهنی (اعم از حسی و خیالی و عقلی).<sup>۲۸</sup>

**ایده‌الیسم:** معانی مختلف این اصطلاح از این قبیل است: «واقعیتی نیست»، «علم به واقعیت نداریم»، «واقعیتی خارج از خودمان (ما و فکر ما) نداریم»، «جز من و فکر من چیزی نمی‌دانم»، «انکار مطلق واقعیت، حتی واقعیت خود و اظهار شک و تردید»، «حقیقت سفسطه، انکار علم (ادراک مطابق با واقع) است.»<sup>۲۹</sup>

**ایده‌الیسم (سفسطه):** یعنی این که جمیع مفاهیم را صرفاً مصنوع ذهن بدانیم.<sup>۳۰</sup>

ایده‌الیسم یعنی مسلک کسانی که ایده یا تصورات ذهنی (اعم از حسی و خیالی و عقلی) را اصیل می‌دانند، یعنی این تصورات را صرفاً مصنوع خود ذهن می‌دانند و به وجود خارجی این صور در عالم خارج قائل نیستند.<sup>۳۱</sup>

**ایده‌الیست:** اگر کسی فرض شود که بحث فلسفی درباره وی مؤثر نشود، یعنی نتواند علم قطعی به وجود چیزی



علامه طباطبایی





ایمانوئل کانت

به هم رساند، باحث مزبور سوفسطی (ایده آلیست) نامیده می‌شود.<sup>۳۲</sup>

کسی است که جهان خارج از ظرف ذهن را منکر است.<sup>۳۳</sup>

**رنالیسم:** اصالت واقعیت خارجی در مقابل ایده آلیسم به معنای اصالت ذهن یا تصور. رنالیسم هیچ نوع اصلاتی

برای ذهن قائل نیست.<sup>۳۴</sup>

### اقسام ایده آلیست / ایده آلیسم

**ایده آلیست حقیقی:** کسی است که مطلق واقعیات را نفی می‌کند که در معنای نفی مطلق است و اینان اگرچه

بسیار کم و نایاب و شاید در این عصر مصداق نداشته باشند، ولی دسته‌ای از قدما را تاریخ با این مسلک ضبط نموده است

و در هر حال ایده آلیست (سوفسطی) به معنی حقیقی کلمه اینان اند.<sup>۳۵</sup>

**ایده آلیست مشتبه:** از جمله ایده آلیست‌های حقیقی، ایده آلیست مشتبه است. یعنی کسی که برخی از علوم و

افکار نظری به وی مشتبه شود و در عین حال که یک سلسله علوم و افکار عملی و نظری که برای زندگی روزانه لازم

می‌باشد، در ذهنش محفوظ و منشأ اثر هستند، به واسطه اختلافات و تناقضات که در افکار و انظار دانشمندان دیده و یا

خطاهایی که از حواس خود مشاهده کرده، معلومات محفوظه خود را به حساب نیاورده و از واقع بینی آنها غفلت ورزیده

و فقط به اشتباهات و تناقضات مزبور چسبیده و می‌گوید علوم و ادراکات ما از خارج کشف نمی‌کنند، یعنی به چیزی علم

نداریم. اگر با ایده آلیست مشتبه مواجه شدیم، باید با رویه معتدلی در وی انصاف را به جنب‌وجوش آورده بگوییم مراد از

«واقع‌بینی» این معنی نیست که ما هیچ خطا نمی‌کنیم...<sup>۳۶</sup>

**ایده آلیست مکابر:** از جمله ایده آلیست‌های حقیقی است. یعنی کسی که بدون پیش آمدن آفت‌های ذهنی، برای

پارهای از مقاصد فاسده و آزادی جستن از مقررات و اصول مسلمه اجتماعی، این مسلک را پیش گرفته است و در همه چیز

تردید و حتی در تردید نیز تردید می‌کند، در برابر هر حقیقت روشن و آشکاری مکابره می‌نماید. اگر با ایده آلیست مکابر

روبرو شویم، باید از رویه عقلایی خودمان استفاده کرده و با وی مانند یک آفت بی‌جان رفتار کنیم، زیرا کسی که علم ندارد

جماد است. آتش که می‌سوزاند باید خاموش کرد... جانوران کشته را باید کشت و حشرات موزی را باید راندند...<sup>۳۷</sup>

**ایده آلیسم ماتریالیستی یا ماده‌گرایانه:** دانشمندانی که فکر را مادی محض می‌دانند و با تعبیرات مختلف

«ساخته مغز»، «اثر فعل و انفعال جزء ماده و جزء مغز»، «عکس‌العمل تاثیر خارج در اعصاب و نخاع» «تبدیل کمیت به

کیفیت» «عکسبرداری مغز از خارج»، «ترشحات مغز» تفسیر نموده و بالاخره «اثر مادی ماده» معرفی می‌کنند (قول به

اشباح در بحث «وجود ذهنی» از فلسفه) باید در جرگه ایده آلیسم جای بگیرند.<sup>۳۸</sup>

**ایده آلیسم و رنالیسم:** حقیقت این است ایده آلیسم که به معنای اصالت تصور است، در مقابل رنالیسم است که

به معنای اصالت واقع می‌باشد و ایده آلیست کسی است که جهان خارج از ظرف ذهن را منکر است مانند پروتاگوراس،

گورگیاس از قدمای یونان و برکلی و شوپنهاور از متأخرین اروپا و اما الهی یا روحی بودن ربطی به ایده آلیسم ندارد.<sup>۳۹</sup>

**ایده آلیسم و رنالیسم در ادبیات:** در ادبیات نیز سبک رنالیسم در مقابل سبک ایده آلیسم است. سبک رنالیسم

یعنی سبک گفتن یا نوشتن متکی بر نمودهای واقعی و اجتماعی و اما سبک ایده آلیسم عبارت است از سبک متکی بر

تخیلات شاعرانه گوینده یا نویسنده.<sup>۴۰</sup>

**نکته تکمیلی:** تمایز ایده آلیسم و رنالیسم «کلاسیک» و «جدید» در نزد مطهری، تقریر اساسی مطهری در مورد

ایده آلیسم و رنالیسم کلاسیک چنین است: از نظر وی سفسطه همان ایده آلیسم است و فلسفه، رنالیسم.<sup>۴۱</sup> و در تعریف

سفسطه و فلسفه می‌نویسد: «سوفسطایی منکر واقعیت خارج از ظرف ذهن است و تمام ادراکات و مفاهیم ذهنی را اندیشه

خالی می‌داند، در نظر وی حقیقت یعنی ادراک مطابق با واقع معنی ندارد، اما فیلسوف به واقعیت‌های خارج از ظرف ذهن

اذعان دارد و پارهای از ادراکات را به عنوان حقایق و ادراکات مطابق با واقع می‌پذیرد و از طرف دیگر به وجود برخی از

ادراکات که با واقع مطابقت ندارد (اعتباریات و وهمیات) نیز اذعان دارد.<sup>۴۲</sup>

چنین تقریری از ایده آلیسم و رنالیسم واجد دو جنبه وجود شناختی و معرفت‌شناختی است؛ یعنی جنبه‌ای که ناظر به

هست و نیست واقعیت است و جنبه‌ای که مربوط به ادراک مطابق یا نامطابق با اصل واقعیت می‌باشد.

از نظر مطهری میان دو جنبه از ایده آلیسم تلازم وجود دارد. بدین معنا که اگر واقعیتی خارج از ذهن وجود نداشته

باشد، قطعاً و ضرورتاً ادراکاتی مطابق با واقع نخواهیم داشت و بالعکس اگر ادراکات ما کلاً مطابق با واقع نباشند، ضرورتاً

مستلزم سلب باور به واقعیت خارج از ذهن خواهد شد. از نظر مطهری آن وجهی که فلاسفه جدید را در دام ایده آلیسم

وجود شناختی گرفتار کرده است، باور به وجه اول نیست، بلکه گرایش به وجه اخیر، یعنی جنبه معرفت‌شناختی ایده آلیسم

است.

اگر کسی  
فرض شود که  
بحث فلسفی درباره  
وی مؤثر نشود،  
یعنی نتواند علم قطعی  
به وجود چیزی  
به هم رساند،  
باحث مزبور  
سوفسطی (ایده آلیست)  
نامیده می‌شود.



ایمانوئل کانت

توصیفی را که مطهری از ایده‌آلیسم جدید بیان می‌کند عبارت است از: «ایده‌آلیسم یعنی مسلک کسانی که ایده یا تصورات ذهنی را اصیل می‌دانند.»<sup>۳۳</sup> ولی اگر بخواهیم به طور دقیق مراد از این نظریه یا آنچه را که این واژه در فلسفه جدید (از دکارت تا کانت) در ضمن دارد بیان کنیم باید بدانیم که مراد از ایده همانا ذهنیات یا تصورات حسی، خیالی و عقلی است که منشأ و مبدأ انتزاع نداشته و مستقل و خود بسنده هستند؛ و در مورد اصالت ایده هم باید گفت عبارت از باور به محوریت و اولویت ادراکات و تصوراتی (حسی، خیالی و عقلی) در امر شناخت واقعیت است که منشأ و مبدأ انتزاع واقعی نداشته و صرفاً مصنوع خود ذهن می‌باشند.<sup>۳۴</sup> ایده‌آلیست جدید کسی است که می‌خواهد با محور و مبنا قرار دادن چنین تصورات و ادراکات نامسبوق به انتزاع از امور واقعی جزئی، به شناخت و تبیین هستی و واقعیات بپردازد. یک رئالیست نیز کسی است که برای چنین تصوراتی، خواه به طور بی‌واسطه (در مورد ادراکات حسی) یا با واسطه (در مورد مفاهیم متافیزیکی و فلسفی)، به مبدأ و منشأ صحیح و معتبر باور دارد: «معلوم خواهد شد که این مفاهیم [فلسفی] از جنبه علم النفسی معتبرند و با آنکه مستقیماً از راه حواس وارد ذهن نشده‌اند، منشأ صحیح و معتبر دارند.»<sup>۳۵</sup> به نظر مطهری مهمترین نکته در نظریه ایده‌آلیسم جدید فقدان منشأ و مبدأ واقعی برای انتزاع و اخذ ادراک از عالم واقع و واقعیات است. این جهت را مطهری در مورد تمام فلاسفه ایده‌آلیست جدید ردیابی و پی‌گیری می‌کند.

### به نظر مطهری

مهمترین نکته

در نظریه ایده‌آلیسم جدید

فقدان منشأ و مبدأ واقعی

برای انتزاع و

اخذ ادراک

از عالم واقع و

واقعیات است.

این جهت را مطهری

در مورد

تمام فلاسفه

ایده‌آلیست جدید

ردیابی و پی‌گیری

می‌کند.

### (ب)

در اینجا نخست به توصیف کانت از ایده‌آلیسم واقسام آن اشاره می‌شود و سپس به تعریف رئالیسم مورد نظر او، یعنی رئالیسم استعلایی می‌پردازیم:

**ایدئالیته پدیدارهای بیرونی: (ideality of outer appearances)** آنچه موجودیتش را فقط بتوان چونان علت دریافت‌های حسی داده شده نتیجه گرفت، فقط وجودی مشکوک دارد... بنابراین، وجود همه متعلقات حسهای بیرونی مشکوک است. من این عدم قطعیت را ایدئالیته پدیدارهای بیرونی می‌خوانم.<sup>۳۶</sup>

**ایده‌آلیسم: (idealism)** آموزه ایدئالیته پدیدارهای بیرونی، ایده‌آلیسم نامیده می‌شود.<sup>۳۷</sup>  
**ایده‌آلیست: (idealist)** نباید منظور ما از ایده‌آلیست کسی باشد که وجود متعلقات بیرونی حس‌ها را منکر می‌شود، بلکه کسی که فقط نمی‌پذیرد که وجود متعلقات بیرونی از راه دریافت حسی به نحو مستقیم، شناخته می‌شود [نفی ادراک بی‌واسطه حسی نسبت به اصل وجود اشیای خارجی]، و آن گاه نتیجه می‌گیرد که ما از راه هیچ تجربه ممکن، هرگز از موجودیت آنها کاملاً مطمئن نمی‌توانیم بود.<sup>۳۸</sup>

### اقسام ایده‌آلیست/ایده‌آلیسم

**ایده‌آلیسم استعلایی (transcendental idealism):** یعنی هر آنچه در مکان یا در زمان شهود شود، در نتیجه همه متعلقات تجربه‌ای که برای ما ممکن باشد چیزی جز پدیدارها نیستند، یعنی تصورات محض‌اند، چنانکه متصور می‌شوند، یعنی چونان موجودات ممتد، یا سلسله‌هایی از دگرگونی‌ها و... در بیرون از اندیشه‌های ما هیچ وجودی که در گوهر خویش بنیاد یافته باشد [وجودی جوهری و کاملاً مستقل از فاعل شناسا] ندارند. من این تعلیمات را ایده‌آلیسم استعلایی می‌خوانم.<sup>۳۹</sup>

منظور من از ایده‌آلیسم استعلایی همه پدیدارها، این تعلیمات است که بر طبق آن ما پدیدارها را جمعاً همچون تصورات محض می‌نگریم، نه همچون شیء‌های فی‌نفسه؛ و بر طبق آن، زمان و مکان فقط صورت‌های حسی شهود مایند، ولی نه تعیین‌هایی که لافسه داده شده باشند، یا شرط‌های برون ذات‌ها، چونان شیء‌های فی‌نفسه باشند.<sup>۴۰</sup>

**ایده‌آلیست استعلایی (transcendental idealist):** ایده‌آلیست استعلایی یک رئالیست تجربی است و برای ماده، چونان پدیدار، گونه‌ای بودش قائل است که نیاز نیست [براساس استنتاج، از خارج] نتیجه‌گیری شود، بلکه به طور حسی به نحو بی‌واسطه دریافت می‌شود.<sup>۴۱</sup>

**ایده‌آلیسم جزمی بارکلی (Dogmatic idealism of Berkeley):** ایده‌آلیسم جزمی بارکلی مکان را با همه شیئی‌هایی که چونان شرطی ناگسستگی بدانها پیوسته است، چیزی فی‌نفسه ناممکن اعلام می‌دارد، و بدین سبب اشیای در مکان را نیز همچون تخیل‌های محض می‌شمارد.<sup>۴۲</sup>

**ایده‌آلیست جزمی (dogmatic idealist):** ایده‌آلیست جزمی کسی تواند بود که وجود ماده را منکر شود.<sup>۴۳</sup>

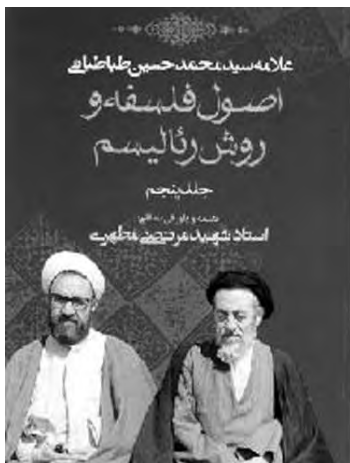
**ایده‌آلیسم ظنی دکارت (problematic idealism of Descartes):** عبارت است از نظریه‌ای که وجود متعلقات و ابژه‌ها را در مکان بیرون از ما صرفاً مشکوک و غیرقابل اثبات اعلام می‌دارد، که فقط یک حکم تجربی



ایمانوئل کانت



استاد مطهری



واحد را، بی چون و چرا می‌شمارد و آن این که: من هستم.<sup>۵۴</sup>

**ایده‌الیسم مادی (material idealism):** عبارت است از نظریه‌ای که وجود متعلقات را در مکان بیرون از ما، یا (الف): صرفاً مشکوک و غیرقابل اثبات اعلام می‌دارد، یا (ب): کاذب و ناممکن.<sup>۵۵</sup>  
**ایده‌الیست شکاک (skeptical idealist):** کسی است که در وجود ماده شک کند، زیرا آن را غیر قابل اثبات می‌یابد.<sup>۵۶</sup>

**رنالیسم استعلایی (transcendental realism):** در برابر ایده‌الیسم استعلایی، رئالیسم استعلایی قرار دارد که زمان و مکان را به مثابه چیزهایی که فی نفسه (مستقل از حسگانی ما) داده شده باشند، می‌نگرد. بنابراین، رئالیست استعلایی همه پدیدارهای بیرونی را (اگر وجود آنها را بپذیریم) چونان شی‌های فی نفسه متصور می‌دارد، که مستقل از ما و از حسگانی ما وجود دارند، یعنی چنانکه گویی بر طبق مفهومی ناپ فهم در بیرون از ما وجود داشته باشند.<sup>۵۷</sup>  
**رنالیست استعلایی (transcendental realist):** رئالیست استعلایی ضرورتاً دچار آشفتگی می‌شود و خود را ملزم می‌بیند که میدان را به ایده‌الیست تجربی سپارد. زیرا رئالیست استعلایی متعلقات حس‌های بیرونی را به منزله چیزی که از حس‌ها متمایز است می‌نگرد و پدیدارهای محض را به منزله هستوندهای موجودات خود ایستا در نظر می‌گیرد که در بیرون از ما یافته می‌شوند.<sup>۵۸</sup>

### جزم گرایی (dogmatism)

**الف. اصحاب جزم و یقین برای معلومات ارزش قطعی قائل هستند (می‌دانم علم و ادراکات با واقع مطابق است).** این گروه معتقدند که اگر فکر با اسلوب منطقی صحیحی راهنمایی شود، به حقایق غیرقابل تردیدی نایل می‌شود که با واقع مطابقت دارد. این گروه بر دو دسته‌اند: پیروان فلسفه اولی و متافیزیک کلاسیک، مانند افلاطون، ارسطو و پیروان آنها فلاسفه اسلامی و پیروان فلسفه جدید از قبیل دکارت، لایب‌نیس و اسپینوزا. این گروه به حقیقت مطلق قائلند و معتقدند که واقعیات - فی الجمله - همان گونه که هستند در فکر ما جلوه گر می‌شوند، بدون آن که فکر ما از خود تصرفی بکند و رنگ خاصی به او بدهد، و چنان که می‌دانیم منطق قدیم که فلسفه اولی بر آن استوار است و همچنین اصول منطقی که دکارت تأسیس نمود، براساس در یافتن حقایق مطلقه است. البته بین نظر قدما و نظر دکارت و پیروانش فی الجمله اختلاف است.<sup>۵۹</sup> جزمیون (یقینینون)، تحصیل علم مطابق با واقع را ممکن می‌دانند یعنی ذهن انسان را دارای خاصیتی می‌دانند که می‌تواند اشیا را آن طور که هستند درک کند و به یک سلسله قواعد منطقی قائل‌اند که رعایت کامل آن قواعد، ذهن را از خطا حفظ می‌کند.<sup>۶۰</sup>

**ب. جزم‌گرو، نقطه مقابل نقد عقل محض است.** جزم‌گرو یعنی این ادعا که با شناخت محضی که از مفاهیم فلسفی، بر طبق اصولی که عقل از دیرباز به کاربرد آنها مشغول بوده، ناشی شده است بدون تحقیق این که عقل چگونه و به چه حق صاحب این اصول گشته، می‌توان به تنهایی پیش رفت. جزم‌گرایی عبارت است از روال جزم‌اندیشانه عقل محض، بدون سنجش پیشین و نقد ماتقدم درباره توانایی او.<sup>۶۱</sup>  
**جزم‌گرو متافیزیکی (metaphysical dogmatism):** جزم‌گرو و دگماتیسم متافیزیکی عبارت از این پیشداوری است که می‌توان بدون نقد عقل محض، در متافیزیک پیش رفت و این نوع دگماتیسم سرچشمه حقیقی همه عقاید ضداخلاق است که همواره بسیار جزم‌اندیشانه است.<sup>۶۲</sup>

### ریاضیات (mathematics)

#### (الف)

**خاستگاه و ماهیت ریاضیات و رابطه آن با خارج:** منشأ اصلی تصور خط و سطح و دایره و غیره را چه عقل بدانییم و چه حس، شکی نیست که این امور با خواص و کیفیاتی که ما ادراک می‌کنیم در طبیعت مادی وجود ندارند، ولی البته نه از این جهت که راسیونالیست‌های اروپا می‌گفتند که خط و سطح مثلاً یک بُعدی و دو بُعدی هستند و آنچه در طبیعت وجود دارد، جسم سه بُعدی است، بلکه از جهت این که آنچه در طبیعت مادی وجود دارد (اعم از ماده مغزی و ماده خارجی) منقسم و دارای اجزا و مفاسل است و این امور در ظرف ادراک ما صاف و یکپارچه و یکنواخت وجود دارند، مثلاً ما فصل مشترک دو سطح مکعب را به صورت خط، و حد فاصل یک جسم را از فضای خارج به صورت سطح و رسم حاصل از حرکت پایه پرگار را به صورت دایره [به صورتی متصل و صاف و ...] ادراک می‌کنیم و حال آن که از روی قراین قطعی علمی می‌دانیم که در فضای مادی، خط و سطح و دایره با این کیفیت وجود ندارد، بلکه در باره دایره می‌توان گفت اصلاً در طبیعت وجود ندارد، پس این امور با این خواص معینی که در ذهن ما دارند، مادی نیستند و ذهن آنها را در فضای



ایمانوئل کانت

دیگری که «فضای ذهن» یا «فضای هندسی» می‌توان نامید و با فضای مادی متفاوت است، رسم می‌کند. ما در مسائل هندسی در ذهن خود خطوط و اشکالی رسم می‌کنیم و بر روی آنها احکام ثابت قطعی صادر می‌کنیم؛ مثلاً در ذهن خود دایره یا مثلث رسم می‌کنیم و ذهن ما احکام مخصوص دایره و مثلثات را با کمال قطعیت و یقین صادر می‌کند (ریاضیات قطعی‌ترین علوم به شمار آمده) و حال آن که در طبیعت مادی، این احکام بلا موضوع هستند.<sup>۶۳</sup>

**برهان ریاضی:** حقیقت این است که در استدلال‌های ریاضی «تعمیم» به معنای سیر از جزئی به کلی یا از کمتر کلی به کلی وسیع‌تر نیست؛ زیرا آن چیزی که ذهن را در مسائل ریاضی ملزم به قبول می‌کند، صرفاً برهان ریاضی است و بالضروره هیچ برهان ریاضی اختصاص به مورد معین ندارد و اگر مورد معین - مثلاً یک مثلث خاص - را مورد اعمال برهان ریاضی قرار می‌دهیم، صرفاً برای تفهیم و روشن ساختن مفاد برهان بر ذهن است. از این رو اگر ذهن بتواند مفاد یک برهان ریاضی را بدون مراجعه به مورد خاص تصور کند، فوراً ملزم به قبول می‌شود و به عبارت دیگر: عامل اذعان و الزام ذهن به قبول مفاد کلی برهان همان خود برهان است و بس. چیزی که هست این است که در مورد هر اذعان و حکمی لازم است که ذهن قضیه مفروضه را به طور وضوح تصور کند تا بتواند به آن اذعان داشته باشد. احتیاج به موارد خاص در مسائل ریاضی برای تصور مفاد برهان است، نه برای تصدیق به آن. نیز این که گفته می‌شود در قیاس صوری رابطه اندراج در کار است و در برهان ریاضی رابطه تساوی، مخدوش است.<sup>۶۴</sup>

### (ب)

**ریاضیه (mathemata):** یک گزاره ترکیبی از راه ساخت مفهوم‌ها، یک ریاضیه است.<sup>۶۵</sup>  
**ریاضیات (mathematics):** ریاضیات شناخت نظری عقل است که باید متعلق شناخت خود را به صورت ماتقدم، به نحو کاملاً محض تعیین کند. ریاضیات از دیرباز، راه مطمئن دانش را پیموده است.<sup>۶۶</sup>

ریاضیات نمونه‌ای درخشان به ما می‌دهد که تا چه حد می‌توانیم مستقل از تجربه در شناخت ماتقدم پیش برویم. البته درست است که ریاضیات، خود را با متعلقات و شناخت‌ها مشغول می‌دارد، ولی صرفاً تا آنجا که متعلقات و شناخت‌ها بتوانند در شهود باز نموده شوند، به آنها می‌پردازد.<sup>۶۷</sup>

**ریاضیات محض (pure mathematics):** ریاضیات محض دارای گزاره‌هایی است که عینی یا تجربی نیستند، بلکه فقط شناخت محض ماتقدم را در خود می‌گنجانند.<sup>۶۸</sup>

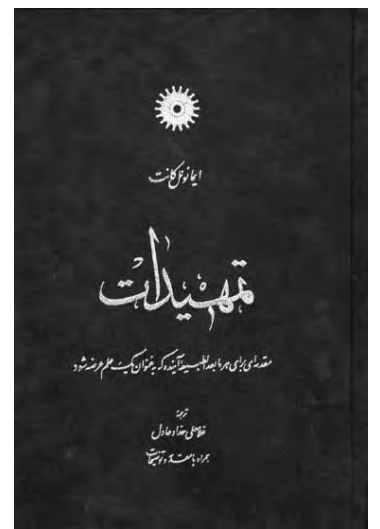
**شناخت ریاضی (mathematical cognition):** شناخت ریاضی عبارت از شناختی عقلی است که بر پایه ساختن و بنای مفهوم‌ها شکل گرفته است.<sup>۶۹</sup> شناخت ریاضی، امر کلی را در امر جزئی و حتی در امر منفرد و شخصی می‌نگرد.<sup>۷۰</sup> شناخت و معرفت عقلی حاصل از ساخت مفهوم‌ها، شناخت ریاضی نامیده می‌شود.<sup>۷۱</sup>

**گزاره‌های ریاضی (mathematical judgements):** گزاره‌های ریاضی همگی ترکیبی هستند. گزاره‌های حقیقتاً ریاضی همواره گزاره‌های ماتقدم هستند، نه گزاره‌های تجربی. زیرا گزاره‌های ریاضی ضرورتی با خود دارند که از تجربه نمی‌تواند بدست آید.<sup>۷۲</sup>

### فرضیه (در علوم) (hypothesis)

**الف.** فرضیه در یک علم، نه برای استنتاج علمی می‌باشد؛ یعنی نه برای این است که ما به مسائل و نظریه‌های علم نامبرده دانا شویم؛ یعنی فرضیه نامبرده مجهولی را تبدیل به معلوم نماید، بلکه برای تشخیص خط سیر است که سلوک علمی ما راه خود را گم نکند و گرنه استنتاج مسائل، رهین براهین مسئله و تجربه و سایر علل تولید نظریه می‌باشد، نه معلول فرضیه، و حال فرضیه درست مانند حال پای ثابت پرگار می‌باشد که با استوار بودن او خط سیر پای متحرک پرگار گرفتار بیهوده روی و گمراهی نمی‌شود، نه این که نقاطی را که پای متحرک پرگار دنبال هم می‌چیند، پای ثابت چیده باشد.<sup>۷۳</sup>

**ب.** اگر بنا نباشد که قوه تخیل به گونه‌ای، به عالم رؤیا رود، بلکه بنا باشد تحت بازبینی دقیق عقل، به ابتکار و ابداع پردازد، پس همیشه باید قبلاً چیزی کاملاً قطعی باشد، و خیالی یا عقیده محض نباشد، و آن عبارت است از: امکان خود متعلق؛ سپس، به خوبی مجاز خواهد بود که درباره وجود متعلق به عقیده (opinion) عقیده داشتن، گونه‌ای تصدیق است که به نحو آگاهانه، هم از جهت ذهنی، و هم به جهت عینی، نارساست.<sup>۷۴</sup> پناه بریم. ولی این عقیده، برای آن که بی‌پایه نباشد، باید با آنچه در واقع داده شده و در نتیجه قطعی است، چونان مبنای توضیحی، درآمده آورده شود؛ و این، فرضیه نامیده می‌شود. [فرضیه، فعالیت ابتکاری و خلاقانه قوه تخیل در مورد امکان‌های واقعیت است که تحت اشراف عقل و پاره‌ای داده‌های عینی، شکل می‌گیرد و منجر به تشکیل عقیده‌ای با ارزش، ولی نه کاملاً عینی، در مورد واقعیت





### منابع و مأخذ

۱. طباطبایی، محمدحسین، نهاية الحکمة، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۲. همان، بداية الحکمة، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم)، تهران، صدرا، چاپ دهم، ۱۳۸۳.
۴. کانت، ایمانوئل، نقد سنجش خرد ناب، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۲. (با دخل و تصرف)
۵. همان، تمهیدات، غلامعلی حدادعادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۷.



ایمانوئل کانت

### پی‌نوشت‌ها

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز.
۲. ر.ک: نهاية الحکمة، کلام بمنزله المدخل لهذا الفن؛ بداية الحکمة، مقدمه و مجموعه آثار، ج ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله اول).
۳. مجموعه آثار، ج ۶ ص ۶۴
۴. همان، ص ۶۸
۵. همان، ص ۱۵۳
۶. همان، ص ۴۸۴
۳۷. همان، ص ۱۰۸
۳۸. همان، صص ۹۶-۹۵
۳۹. همان، ص ۸۰
۴۰. همان، ص ۸۲
۴۱. همان، ص ۵۹ و ۷۷
۴۲. همان، صص ۵۷-۵۸
۴۳. همان، صص ۷۹-۸۰
۴۴. همان، ص ۷۹
۴۵. همان، ص ۲۵۸
۴۶. همان، ص ۴۷
۴۷. همان، ص ۱۷۹
۴۸. همان، صص ۱۲۵-۱۲۴
۴۹. همان، صص ۳۴۱-۳۴۰
۵۰. همان، صص ۱۰۰-۱۰۱
۵۱. همان، صص ۱۷۹-۱۷۸
۵۲. همان، صص ۳۴۸-۳۴۷
۵۳. همان، صص ۸۲-۸۰
۵۴. همان، صص ۱۰۷-۱۰۶
۵۵. همان، ص ۱۰۷
۵۶. همان، صص ۸۶-۸۵
۵۷. همان، ص ۷۹
۵۸. همان، ص ۵۹
۵۹. همان، ص ۷۹
۶۰. همان، ص ۳۱
۶۱. همان، ص ۷۰
۶۲. همان، ص ۸۰
۶۳. همان، صص ۸۲-۸۰
۶۴. همان، صص ۱۰۷-۱۰۶
۶۵. همان، ص ۱۰۷
۶۶. همان، صص ۸۶-۸۵
۶۷. همان، ص ۷۹
۶۸. همان، ص ۵۹
۶۹. همان، ص ۳۱
۷۰. همان، ص ۷۰
۷۱. همان، ص ۸۰
۷۲. همان، صص ۸۲-۸۰
۷۳. همان، صص ۱۰۷-۱۰۶
۷۴. همان، ص ۱۰۷
۷۵. همان، ص ۱۰۷
۷۶. همان، صص ۸۶-۸۵
۷۷. همان، ص ۷۹
۷۸. همان، ص ۵۹
۷۹. همان، ص ۳۱
۸۰. همان، ص ۷۰
۸۱. همان، ص ۸۰
۸۲. همان، صص ۸۲-۸۰
۸۳. همان، صص ۱۰۷-۱۰۶
۸۴. همان، ص ۱۰۷